**صد سال پس از انقلاب اکتبر!**

**بهرام رحمانی**

[**bahram.rehmani@gmail.com**](mailto:bahram.rehmani@gmail.com)

**انقلاب اکتبر 1917 روسیه، تنها انقلاب عظیم سیاسی - اجتماعی پس از کمون پاریس بود که به معنای واقعی چهره جهان را دگرگون کرد. انقلابی که شعارها و تحلیل‌ها و مواضع‌اش از موضع طبقاتی محرومان، کارگران و ستم‌دیدگان بر علیه سیستم سرمایه‌داری با افق و چشم‌انداز سوسیالیسم کارگری بود.**

**بررسی و تحلیل تاریخ انقلاب‌های جهان، همواره به دلیل درس‌گیری و در جهت تحقق افق و چشم‌انداز امروزی بوده و هست و صرفا جنبه بررسی تاریخی ندارد. خصوصا وقتی ما هنوز هم در قرن بیست و یکم در یک جامعه نابرابر و متحول و انقلابی زندگی می‌کنیم مطالعه انقلاب‌های معاصر و بررسی آگاهی و درس‌ها و نقاط ضعف و قوت آن‌ها، تاثیر بی‌نظیری در استمرار و وقوع انقلابات جدید به ما می‌دهد. این نگاه و بررسی بدون حب و بغض به ما می‌آموزد که اشتباهات گذشتگان را برای ساختن جامعه آینده بشریت تکرار نکنیم و در عین حال، از نقاط قوت آن‌ها برای ساختن جامعه آتی هم غافل نباشیم. بنابراین، تحلیل و بررسی تحولاتى كه دست‌کم در طول دو و سه قرن اخير در جهان، یعنی قرن‌هایی که شاهد تحولات عظیم و انقلاب‌هاى بزرگ بوده است، تجارب و درس‌های لازم را با آگاهی امروزی‌مان بگیریم.**

**بحث درباره انقلاب روسیه که منجر به تشکیل اتحاد جماهیر شوروی شد پس از قریب به 40 سال جنگ سرد با آمریکا، از درون فروپاشید اما درس‌ها و آموزه‌های این انقلاب، هنوز هم برای همه گرایشات طبقاتی موجود جهان، به‌ویژه نیروهای انقلابی و کارگری کمونیستی هم‌چنان باقی و حائز اهمیت است.**

**در این مقاله، به‌طور اجمالی ابتدا ریشه‌ها و زمینه‌های انقلاب روسیه با ذکر تاریخچه‌ای مختصر از این انقلاب مورد بررسی قرار می‌گیرد، سپس به اهداف و آرمان‌های انقلاب کارگری سوسیالیستی روسیه می‌پردازد و نهایت دلایل فروپاشی آن را مورد بررسی قرار می‌دهد. و در نهایت در جمع‌بندی، ضمن ارج‌گذاری به این انقلاب عظیم سیاسی، طبقاتی و اجتماعی، با درس‌گیری از آن، به آلترناتیو انقلابات جهان امروز می‌پردازد.**

**\*\*\***

**برای بررسی ریشه‌ها وعلل انقلاب روسیه ابتدا نظری کوتاه به تاریخ معاصر این کشور می‌اندازیم، خاندان رومانف‌ها از سال 1613 میلادی در روسیه حکومت می‌کردند و لقب تزار را به خود اختصاص داده بودند، در این دوران تنگناهای اقتصادی در زندگی مردم و تضاد طبقاتی باعث بروز نارضایتی‌های گسترده در طبقه دهقانان و کارگران شده بود.**

**شکست روسیه در سال 1905، در جنگ با ژاپن و جان‌باختن بسیاری از سربازهای روسی در میدان‌های مختلف این جنگ، فضای پرتنشی را در این امپراطوری به‌وجود آورد و نیکلای دوم(آخرین تزار) نیز از کنترل این تنش‌ها ناتوان بود، در این هنگام بسیاری از سربازان روسیه خصوصا در شهر پتروگراد(سن پترزبورگ امروزی) به‌جنبش‌های اعتراضی علیه تزار پیوستند. بنابراین، می‌توان مبارزه پیگیر حزب سوسیال دموکرات روسیه و نارضایتی بدنه ارتش روسیه تزاری، از عوامل اصلی انقلاب روسیه دانست. ضعف نیکلای دوم در مدیریت کشور پهناور روسیه، سبب شد نابسامانی‌ها در کشور روسیه توسعه یابد و بیش‌ترین فشار به کارگران و دهقانان و محرومان وارد شود. از سوی دیگر، گسترش یافتن تفکرات مارکسیستی و روشنفکری انقلابی، فضا را برای تحول در عرصه سیاسی روسیه آماده کرده بود.**

**انقلاب روسيه درسال 1917، دو تحول عمده را از سر گذراند، نخست در تحولات فوريه مبارزات با اعتصاب‌ها و اعتراضات گسترده زنان و كارگران آغاز شد. با شورش نظاميان ناراضی روسی، درگيری‌های وسیعی در مسكو و سن پترزبورگ اتفاق افتاد. در این درگیری‌ها بسیاری از انقلابیون جان دادند. سرانجام درگیری‌های ماه فوریه، بلشویک‌ها دست بالا را بگیرند و نهایت قدرت سیاسی را به‌طور تصرف کنند.**

**رویداد 25 اکتبر سال 1917 در پتروگراد‌(سن پترزبورگ امروز)، که بعد‌ها در ادبیات جنبش جهانی کمونیستی «انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر» نام گرفت، نه تنها تاریخ روسیه که تاریخ معاصر جهان را به کلی دگرگون کرد.**

**بلشویک‌ها، یک حزب اجتماعی منسجمی بودند که هم از لحاظ سیاسی و هم از نظر سازمانی با دیگر تشکل‌ها و گرایش‌های سیاسی روسیه آن روز تفاوت بنیادی داشتند. بلشویک‌ها، برای سرنگونی قدرت دولتی، به‌گونه‌ای پیگیر و منضبط و منسجم برنامه‌ریزی کردند و با به دست آوردن فرصت مقتضی تاریخی، به هدف‌های خود رسیدند. با این حال، این حزب بدون همراه شدن بخش بزرگی از دهقانان و کارگران و سربازان، نمی‌توانست در ضربه کارایی که بر حاکمیت موجود وارد آورد، پیروز شود.**

**با وجود نظریات مختلف موافق و مخالف در میان تحلیل‌گران سیاسی و تاریخی بر سر ماهیت انقلاب اکتبر، در یک نکته اشتراکاتی این آنظریات وجود دارد و آن‌هم سازمان‌دهندگان این تحول عظیم، نظامی نوین را نه تنها در روسیه، بلکه در سر تا سر جهان بنیاد نهادند که هفتاد و چهار سال دوام آورد و حتی تا به امروز، که بیست و شش سال از سقوط و فروپاشی آن می‌گذرد، پس لرزه‌های آن هم‌چنان محسوس است.**

**حال برخی قلم به دستان مزدبگیر سرمایه‌داری که برای خوش‌آیند اربابان‌شان به هر خفت و خواری تن می‌دهند و تاریخ را تحریف می‌کنند از جمله انقلاب اکتبر را «کودتا» و «خونین» می‌نامند و فارسی زبان‌های آن در رسانه‌های بین‌المللی بورژوازی هم‌چون بی‌بی‌سی، رادیو فردا و...، در مقابل هر آخوندی که لب‌خند می‌زند در مقابلش سر تعطیم به وجود می‌آورند و با گفتن این که آن‌ها اصلاح‌طلب هستند؛ تغییرات باید گام‌به‌گام باشد؛ مواظب بروز انقلاب باشید؛ با این اراجیف خود، مردم را تشویق می کنند به سر صندوق‌های خونین رای این حکومت بروند و خودشان نیز در لندن در مقابل سفارت حکومت ترور، ضدزن، ضدآزادی، کودک آزار، صدبرابری جنگ‌طلب، ده‌ها هزار اعدام، سنگسار، آپارتاید جنسی و فاشیست مذهبی، صف می‌کشند تا با رای‌شان، سهم خود را به بقا و ماندگاری این حکومت جهل و جنایت و ترور و وحشت ادا کنند، بی‌شرمانه انقلاب اکتبر را که نه کودتا بود و نه خونین، بلکه انقلابی بود که در نخستین اقدامات خود، به جنگ اول جهانی خانمانسوز، خاتمه داد و نوید صلح و دوستی و دنیای بهتر را عملا در مقابل جهانیان قرار داد؛ انقلابی که هنوز در بسیاری از کشورهای جهان زنان حق رای نداشتند زنان پیش‌گام این انقلاب بودند؛ انقلابی که در آن تاریخ کارگران تا 16 ساعت در همین دنیای غرب کار می‌کردند ساعت کار روزانه‌شان را به 7 ساعت تنزل داد؛ انقلابی که قانون اعدام و همه قوانین ظالمانه تزار را ملغی کرد؛ انقلابی که قراردادهای تحمیلی تزار به کشورهای دیگر از جمله ایران را ملغی کرد؛ انقلابی که به گفته «جان رید» دنیا را تکان داد و جهان را به دو بلوک عظیم جهانی تقسیم کرد؛ و... حال بعدها بر سر این انقلاب چه آمد و یا چه آوردند بحث دیگری است.**



**در پی سقوط حکومت تزارهای روسيه و پيروزی انقلاب بلشويکی، در روز 16 آذر 1296 برابر با 1917میلادی، دولت تازه اين کشور طی يادداشتی معاهدات تحميلی ميان دولت روسيه تزاری با ايران را فاقد اعتبار اعلام کرد.**

**لنين شخصا در اعلاميه‌ای که در 14 دسامبر 1917 برابر با 23 آذرماه 1296، به امضای او صادر شد، عهدنامه اوت سال 1907 انگلستان و روسيه داير بر تقسيم ايران به دو منطقه تحت نفوذ و يک منطقه بی‌طرف فی‌مابين و ضمائم محرمانه آن را فاقد اعتبار اعلام و تاکيد کرد که هرگونه قراردادی که با استقلال ملی، تماميت ارضی و آزادی عمل ملت ايران مغايرت داشته و آن را محدود کند از اين لحظه بی‌اعتبار است و همه را پاره کرده و ديگر وجود خارجی که بتوان به آن‌ها استناد کرد موجود نيست.**

**انقلاب اکتبر در سطح جهان، بزرگ‌ترین دستاوردها را برای طبقه کارگر شوروی و تهیدستان و کل بشریت به ارمغان آورد.**

**مارکس در «هجدهم برومر لوئی بناپارت»، درباره انقلاب تاکید چنین می‌کند: «انسان‌ها خود سازنده‌گان تاریخ خویش‌اند، ولی نه طبق دل‌خواه خود و اوضاع و احوالی که خود انتخاب کرده‌اند، بلکه در اوضاع و احوال موجودی که از گذشته به ارث رسیده و مستقیما با آن رو‌به‌رو هستند.»**

**به این ترتیب، به ساده‌گی می‌توان گفت و پذیرفت که انقلاب به دل‌خواه انسان‌ها به‌وقوع نمی‌پیوندد و تابع ساز و کارهای معین و مشخصی است. در واقع انقلاب محصول وضعیت انقلابی است، وضعیتی که بالایی‌ها نتوانند به حکومت خود مثل گذشته ادامه دهند و پایینی‌ها نخواهند مانند قبل بر آن‌ها حکومت شود و شرایط جامعه از یک بحران اقتصادی به‌سمت بحران سیاسی در حرکت است. سال 1913، بود که لنین در یادداشتی تحت عنوان «اقدام اول ماه مه» شرایط اجتماعی روسیه را انقلابی توصیف کرد و نوشت: «روسیه وارد وضعیت انقلابی شده است، چرا که سرکوب اکثریت قاطع مردم - نه تنها پرولتاریا بلکه 90 درصد تولید کننده‌گان کوچک و به‌ویژه کشاورزان - به نهایت ممکن رسیده است و این سرکوب شدت گرفته، گرسنگی، فقر، بی‌حقوقی و تحقیر مردم دیگر با موقعیت نیروهای مولده، سطح خودآگاهی طبقاتی و خواست توده‌ها در روسیه - که از سال 1905 بالا گرفته و هم‌چنین نحوه پیش‌برد امور در کشورهای همسایه ناهم‌خوان است.» نکته بسیار مهمی که لنین در ادامه این مبحث با تاکید بر دو مولفه بالا، یعنی ناتوانی بالایی‌ها و خواست پائینی‌ها را یادآور می‌شود این است که «نه سرکوب طبقات پائین و نه بحران بین طبقات بالائی نشانه انقلاب نیست، آن‌ها صرفا باعث نابودی کشور می‌شوند، مگر آن که در کشور طبقه‌ای انقلابی قادر باشد موقعیت سرکوب مطیع و غیرفعال کننده را به یک موقعیت خیزش و شورش فعال برگرداند.»**

**علاوه بر لنین، تروتسکی هم در مقاله «یک موقعیت انقلابی چیست» با فاکت به شرایط ذهنی و عینی شکل‌گیری انقلاب پرداخته است. ارزیابی آن‌ها از حوادث تاریخی از 1905 تا 1917، با فاکت نشان می‌دهند که انقلاب اکتبر نه «تحمیل» یک عده اقلیت محض روشنفکر انقلابی، نه «زودرس» و نه «کودتا» بوده است. همه شواهد و فاکت‌های تاریخی به روشنی نشان می‌دهند که جامعه بشری پس از انقلاب فرانسه و کمون پاریس، برای نخستین بار در تاریخ با یک انقلاب کارگری و سوسیالیستی رو‌به‌رو است.**

**انقلاب اکتبر، با کم‌ترین تلفات ممکن انسانی، به پیروزی رسید. اما این انقلاب با کودتای گارد سفید و جنگ 14 کشور قدرتمند جهانی مواجه شد. برای بلشویک‌ها دوران انقلاب، دست‌یابی به رهایی جنسی و مبارزه برای دنیایی بهتر جدایی‌ناپذیر بودند.**

**عامل ویژه‌ای که در انقلاب روسیه نقش مهمی ایفا کرد، جنگ جهانی اول بود. ولیعهد اتریش در سارایو صربستان ترور ‌شد و اتریش به صربستان اعلان جنگ ‌داد. روس‌ها گفتند ما اسلاو هستیم و صرب‌ها هم اسلاو هستند. به‌همین خاطر روسیه هم به اتریش اعلان جنگ داد. جنگ که گسترش یافت، روسیه ابتدا موفقیت‌هایی را به دست آورد، اما سرمای زیر 20 درجه و کشته‌ها و زخمی‌های فراوان، به‌علاوه‌ی تعداد فراوان فراریان از ارتش، اوضاع جنگ را برای روسیه فرسایشی کرد.**

**انقلاب اکتبر؛ انقلاب بر علیه همه اشکال ستم و بهره کشی و برابری تحقق برابری بود و بدون شرکت زنان پیروزی انقلاب بر نظم کهن ممکن نبود و پس از پیروزی انقلاب اکتبر برای اولین باربود که حقوق برابر سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بین زنان و مردان در روسیه اعلام گردید.**

**به‌علاوه، نقد ما به انقلاب اکتبر و هر جنبش سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دیگر از زاویه آسیب‌شناسی انقلاب‌های بعدی و رو به آینده دارد نه بحثی که واقعیت‌های تاریخی را تحریف کند و در روز روشن سیاه را سفید و شب را روز جلوه دهد و خاک به چشم جامعه بپاشد بنابراین، بحث و نقد و تحلیل ما از انقلاب اکتبر و برجسته کردن نقاط ضعف و قوت آن با بحث مزدبگیران نوکر صفت سرمایه، به‌اندازه فاصله طبقاتی بین طبقات ستم‌دیده و شکت‌خورده با طبقات ستم‌گر و پیروز، استثمارشونده و استثمار کننده تفاوت و فاصله دارد! بنابراین، انقلاب اکتبر 1917 روسیه، یک انقلاب استثنایی در جهان بود. انقلابی که به معنای واقعی چهره جهان را تغییر داد و افق و چشم‌انداز امیدوارکننده‌ای را در مقابل محرومان، ستم‌دیدگان، رنج‌کشیدگان و استثمارشدگان جهان قرار داد!**

**بی‌تردید برای بررسی انقلاب 1917 روسیه، لازم است حتما به شرایط تاریخی این کشور، پیش‌زمینه‌های آن و هم‌چنین نیروهای سیاسی فعال در آن زمان توجه کنیم. مهم‌ترین نیروی سیاسی فعال برای انقلاب، حزب سوسیال‌دموکرات روسیه بود که مارکسیست‌ها در آن حضور داشتند. البته پس از مدتی بین آن‌ها اختلاف افتاد و بخشی به رهبری «مارتوف» از حزب جدا شدند که به «منشویک» یا اقلیت شهرت یافتند. بخش دیگر به رهبری «لنین» نیز «بلشویک» یا همان اکثریت نام گرفتند. البته واقعا بلشویک‌ها در میان کمونیست‌های روسیه در اکثریت نبودند، اما در 1903 میلادی به دلیل تحریم منشویک‌ها و عدم حضور آن‌ها در جلسه‌ای که این دو از هم جدا شدند، بلشویک‌ها را اکثریت نامیدند.**

**در پی انقلاب نافرجام 1905، اصلاحاتی در قوانین روسیه انجام شد، مجلس دوما تشکیل شد و شوراها و اتحادیه‌های کارگری حضور نسبتا قدرتمندتری یافتند. حرکت‌های اعتراضی و انقلابی و نوین متعددی آغاز شد. کوشش‌های زیادی نیز از سوی حزب سوسیال دموکرات روسیه برای همبستگی طبقاتی کارگران و دهقانان و سربازان انجام شد، اما در آن دوهر چندان موفق نبود.**

**با شروع جنگ جهانی اول در سال 1914 و ورود روسیه به جنگ، میلیون‌ها دهقان روس از مزارع به میدان‌های جنگ فرستاده شدند، کمبود کارگر کشاورزی با بالا رفتن قیمت محصولات غذایی و بحران همراه شد. قحطی و کمبود نان شورش‌ها و تظاهرات پی‌درپی را به‌دنبال داشت. شکست‌های پی‌درپی روسیه از آلمان، بحران سیاسی را تشدید کرد. طبقات میانی و بخشی از طبقات حاکم هم بر علیه تزار به‌پا خاستند.**

**لنین در «تزهای آوریل» سیاست بلشویک‌ها در آن مقطع را به‌طور شفاف مطرح کرد. این سند مهم، سرنوشت انقلاب فوریه را رقم زد. بلشویک‌ها، با شعار «تمام قدرت به شوراها» خواهان انقلاب جدیدی بودند که قدرت را از طبقات بالا به کارگران منتقل کند. شورای کارگران پتروگراد که منشویک‌ها و «اس.آر»ها در آن اکثریت داشتند از دولت موقت حمایت ‌کرد، مشروط به آن‌که دولت دست به اصلاحات بزند. دولت موقت هم تحت فشار و مبارزه‌ کارگران و شوراها، اصلاحات مهمی را به‌تصویب رساند، از جمله آزادی‌های سیاسی، مذهبی، عفو زندانیان سیاسی، لغو اعدام، به رسمیت شناختن اتحادیه‌های کارگری، هشت ساعت کار در روز، ایجاد میلیشیای مردمی به‌جای نیروی پلیس، و توافق برای تشکیل مجلس موسسان و...**

**البته تصویب این قوانین لزوما به‌معنی اجرای قطعی آن‌ها نبود. سرمایه‌داران و صاحبان صنایع که در بسیاری موارد کارخانه‌هایشان توسط کارگران اشغال شده و تحت کنترل «کمیته‌های کارخانه و کارگاه» قرار گرفته بود، از هر جهت با «کنترل کارگری» مخالف بودند و تا آن‌جا که می‌توانستند با آن مقابله می‌کردند. با آن‌که بسیاری از کارخانه‌ها به‌دلیل کمبود مواد و قطعات و سوخت عملا تعطیل بودند، کارخانه‌‌داران در بسیاری موارد به تعطیلی واحدهای خود دست می‌زدند و بسیاری از آنان نیز زیر بار هشت ساعت کار در روز نمی‌رفتند.**

**بلشویک‌ها در این مقطع قاطعانه بر «کنترل کارگری» و کمیته‌های کارخانه و کارگاه در تمام امور، از تعیین ساعات کار و تعیین مزد تا استخدام و اخراج، تاکید می ورزیدند. لنین در نوشته‌های دیگر نیز بر کنترل شورای نمایندگان کارگران بر بانک‌ها و سندیکاهای سرمایه‌داران اشاره و تاکید می‌کرد که باید بر این خواست‌ها پافشاری و در صورت لزوم به شیوه‌ای انقلابی آن‌ها را تحمیل کرد. وی در ماه مه در مقاله‌ای در پراودا نوشت که کارگران باید بدون تعلل خواستار تحقق بلافاصله‌ کنترل توسط خود کارگران شوند. اما منشویک‌ها و اس.آرها محدودیت‌هایی را برای کمیته‌های کارخانه قایل بودند و در سومین کنفرانس سراسری اتحادیه‌های سراسری روسیه که در ماه ژوئن در پتروگراد برپا شد و منشویک‌ها و اس.آرها در آن اکثریت داشند، با تفکیک وظایف اتحادیه‌ کارگری و کمیته‌ کارخانه، تاکید داشتند که کمیته‌ها از روی فهرست پیشنهادی اتحادیه‌ها انتخاب شوند. به‌طور کلی مسئله کمیته‌های کارخانه و میزان استقلال و کنترل تولید از مسایل مورد اختلاف جریانات در دوران انقلاب فوریه بود که بلشویک‌ها قاطعانه بر آن تأکید می‌کردند؛ سیاستی که بعد از به‌قدرت رسیدن خودشان در پی انقلاب اکتبر آن ‌را تغییر دادند.**

**در این دوره مشغله اصلی و مبارزه بلشویک‌ها را عمدتا سرنگونی قدرت حاکم و عاجل‌ترین مسئله‌ خروج از جنگ جهانی و حل مسئله اقتصادی گرفته بود.**

**مشاهدات روزانه‌ جان رید در کتاب «ده روزی که جهان را تکان داد» و لنین بر آن مقدمه نوشت، به‌خوبی نشان می‌دهد، که پس از به‌دست گرفتن قدرت دولتی توسط بلشویک‌ها هیچ‌یک از وزارت‌خانه‌ها با کمیسارهای انقلابی همکاری نکردند. تروتسکی، کمیسار امور خارجه، را به وزارت خارجه راه ندادند. آلکساندرا کولونتای که کمیسار «رفاه عامه» شده بود نتوانست به وزارت‌خانه وارد شود و در حالی که مستمندان و کسانی که از وزارت‌خانه مستمری می‌گرفتند پشت در مانده بودند، او با چشمان اشک‌بار دستور داد که در را بشکنند، و وقتی وارد شدند، متوجه شدند که مقامات قبلی صندوق را خالی کرده‌اند. بلشویک‌ها با اعتصاب کارکنان دولت و اعتصاب معلمان مواجه شدند. سرانجام به‌جای انحلال وزارت‌خانه‌ها، با جایگزینی رده‌های بسیار بالا، به‌تدریج این نهاد‌ها تحت کنترل درآمدند.**

**انقلاب فوریه 1917، پس از ماه ها اعتصاب و ناآرامی به پیروزی رسید. در روز جهانی زن 8 مارس 1917، زنان کارگر نساجی در پتروگراد کار خود را در کارخانه‌های متوقف کردند و دست به اعتصاب زدند. مطالبات آن‌ها پایان دادن به کمبود غذا  و صلح بود.**

**ده‌ها هزار تن از سایر کارگران به آن‌ها پیوستند. تزار دستور آتش گشودن به سوی تظاهرکنندگان را به سربازان صادر کرد. بدین ترتیب صدها نفر کشته و مجروح شدند. کارگران از سربازان خواستند که دیگر از دستورات بعدی برای آتش گشودن پیروی نکنند. نهایتا سربازان متقاعد شدند و حاکمیت تزار به پایان رسید.**

**در تاريخ 21 فوریه 1917، بخشی از مردم شهر - پتروگراد - كه در صف‌های طولانی نانوايی ايستاده بودند، از فقدان آرد و نبود نان به تنگ آمده و دست به شورش زدند و به غارت نانوايی‌ها پرداختند.**

**فردای آن روز كه در تقويم غير روسی، مصادف با اول ماه مه و روز جهانی كارگر بود، به روز اعتصاب گسترده كارگری در «پترزبورگ» تبديل شد و ميان كارگران و پليس زد و خوردهايی پديد آمد. اعتصابات تا چند روز ادامه يافت و به دستور «پروتوپوپف» فرماندار نظامی پترزبورگ، تظاهركنندگان به رگبار مسلسل بسته شدند.**

**در روز 27 فوريه عده‌ای از سربازان پادگان پترزبورگ به مردم پيوستند و «رودزيانكو» ریيس مجلس ملی روسيه‌(دوما) از «تزار نيكلای دوم» خواست تا از سلطنت استعفا دهد. روز 28 فوريه، دو هنگ از سيبری برای سركوب انقلابيون حركت كردند، اما آنان وفاداری خود را به «دوما» و انقلاب اعلام نمودند و قزاقان نيز دست به تمرد زدند. در اين زمان دولت موقتی از طرف مخالفين تزار تشكيل شد كه شاهزاده «لووف» نخست‌وزيری آن را به عهده داشت؛ اين دولت، ائتلافی از ليبرال‌های طرفدار دوما و هواداران مشروطه سلطنتی و نمايندگان سرمايه‌داران روسی بودند.**

**تزار كه قطار او در ايستگاه راه‌آهن «پسكوف» توسط سربازان شورشی متوقف شده بود، حاضر به استعفا شد و به نفع «ميخائيل» برادر كوچك خود از سلطنت كناره گرفت، اما ميخائيل اندكی بعد اعلام كرد كه حاضر به پذيرش سلطنت نيست و يك حكومت دوگانه متشكل از «دولت موقت از يك سو و نمايندگان شوراهای كارگران و دهقانان و سربازان از سوی ديگر» قدرت را در روسيه به دست گرفت و حکومت تزاری سرنگون شد. اين انقلاب كه خيلی سريع و با خونريزی كم به ثمر رسيد، «انقلاب فوريه 1917» يا به طور خلاصه «انقلاب فوريه» ناميده شد.**

**روز 25 اكتبر، ملوانان ناوگان «كرونشتاد» دست به شورش زده و وزرای دولت موقت در كاخ زمستانی، تزار را بازداشت كردند. بدين‌سان بلشويك‌ها به قدرت رسيده و دولت سوسياليستی تشكيل دادند.**

**لنين، ریيس دولت سوسياليستی و تروتسكی وزير امور خارجه دولت بود و «استالين» وزير امور مليت‌ها و اقوام بود.**

**دولت جديد خود را «اتحاديه جماهير شوروی سوسياليستی» ناميد و رسما حكومت به برقراری اقتصاد سوسياليستی و خروج از جنگ جهانی را اعلام نمود. از اكتبر 1917 تا ژانويه 1924، يعنی هنگام مرگ «لنين»، وقايع و حوادث بسياری در روسيه رخ داد. اما پس از مرگ لنین در سال 1924، سیاست‌های شوروی به سمت دیگری چرخید که نهایت از سال‌های 1928، به سرمایه‌داری دولتی و به یک ابرقدرت مستبد هم‌چون ابرقدرت آمریکا و غرب منجر شد.**

**تا اواسط 1917، بلشویک‌ها حمایت شورای مرکزی نمایندگان کارگران و سربازان شهر از خود را افزایش داده بودند. اگرچه اکثر کارگران از فراخوان «تمام قدرت به شوراها» حمایت می‌کردند.**

**تا صبح 25 اکتبر فرمانی برای انتقال قدرت به شورای پتروگراد، ابلاغ شد. نشست فوق‌العاده شورای پتروگراد در بعدازظهر و غروب برگزار شد، دومین کنگره شوراهای سراسری روسیه در «سالن مجمع» در انیستیتوی سمونلی، مقر اصلی نیروهای انقلابی افتتاح شد. فراخوان بین المللی به کارگران، سربازان و دهقانان صورت گرفت.**

**تلاش‌ها برای خاموش کردن انقلاب کارگران، در سراسر جهان آغاز شد. چهارده ارتش در هفده جبهه از سوی قدرت‌های بزرگ جهانی برای پشتیبانی از نیروهای ارتجاعی «سفید» در جنگ داخلی بسیج شدند. اما نیروهای روسیه با بهای سنگین انسانی این نیروها را به عقب‌نشینی واردار کردند.**

**هزینه اقتصادی نیز عظیم بود. تولید صنعتی به یک هفتم ارزش آن در سال 1913 سقوط کرد و تولید کشاورزی هم تقریبا نصف شد. صدها هزار نفر کشته شدند و میلیون‌ها نفر از گرسنگی و بیماری جان باختند.**

**انقلاب اکتبر 1917 روسیه در تاریخ 7 نوامبر بنا به تقویم امروزی، حدود یک صد سال پس از وقوع خود، کماکان از سوی بسیاری از افکار عمومی مترقی مردم جهان و جنبش‌های کارگری جهان، به مثابه بزرگ ترین رویداد در تاریخ بشر شناخته شده است. انقلاب روسیه به رهبری حزب بلشویک، پس از کمون پاریس، نخستین و تاکنون تنها انقلاب کارگری در جهان است.**

**انقلاب روسیه، در ابتدا الگوی نزدیکی بود به نظریات کارل مارکس و کمون پاریس. در این انقلاب، بلشویک‌ها تجربه کمون پاریس در سال 1871 و شوراهای کارگری در طول انقلاب 1905 روسیه را مورد توجه قرار دادند و تکامل بخشیدند. کلیه تصمیم‌گیری‌های اساسی مستقیما از سوی «شورا»های نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان، آن هم در سطح محلی، منطقه‌ای صورت می‌گرفت. نمایندگان کارگران و محرومان جامعه در قدرت سیاسی، در هر زمان، مشمول عزل و نصب بودند. دستمزد آنان معادل حقوق یک کارگر ماهر بود. این درس‌های کمون پاریس بود، که توسط کارل مارکس جمع‌بندی شد و مورد استفاده اولین دولت کارگری در اکتبر 1917 قرار گرفت.**

**صدای دل‌نشین انقلاب به سراسری جهان رسید و طنین‌انداز شد. برای نمونه، اواخر سال 1918، قیام کارگران در آلمان قدرت را از قیصر گرفت. در سال 1919 در مجارستان، تلاش‌های مشابهی تحت تاثیر انقلاب روسیه صورت گرفت. در بریتانیا، اعتصابات سال در 1918،  افزایش یافتند. و مهم‌تر از آن، کارگران باراندازهای لندن از بار کردن اسلحه برای استفاده علیه حکومت بلشویکی سر باز زدند و همبستگی خود را خواهران و برادران خود در روسیه نشان دادند.**

**به‌نظرم همان‌طور که اشاره شد اولین دستاورد پیروزی انقلاب 1917 روسیه پایان دادن به جنگ اول جهانی بود. روسیه در مقطع انقلاب فوریه 1917 یک کشور ویران شده بود. هشتاد درصد جمعیت را دهقانان فقیر تشکیل می‌داد که اکثر آنان روی زمین‌های خانواده‌های ثروتمند، مشغول به کار بودند. تنها درصدی کوچکی از نیروی کار روسیه در صنایع مشغول کار بود. روسیه آن دوره، شامل دو میلیون سرباز روس  که اکثرشان از خانواده‌های دهقانی بوده، تشکیل شده بود.**

**صنایع روسیه نسبتا مدرن و از کشورهای غربی خریداری شده و به کار گرفته شده بود. عموم کارگران در دو شهر بزرگ مسکو و پتروگراد‌(که در آن زمان پایتخت روسیه بود)،‌ تمرکز یافته بودند.**

**بلشویک‌ها در 1918، قرار داد «برست ـ لیتووسک» را که امتیازات فراوانی به آلمان می‌داد امضا کردند. لنین و تروتسکی پذیرش از دست دادن سرزمین‌های وسیع روسیه را موقتی می‌دانستند و معتقد بودند با شکست آلمان از کشورهای دیگرغربی این سرزمین‌ها به روسیه بازگردانده خواهد شد. به‌علاوه هر دو منتظر وقوع انقلاب‌های سوسیالیستی در اروپا و به‌ویژه آلمان بودند.**

**مسئله‌ بزرگ بلافاصله پس از انقلاب اکتبر جنگ داخلی بود که خود ماجرای مفصلی است که در این جا تنها به چند جنبه آن اشاره می‌شود. به‌محض قدرت گرفتن بلشویک‌ها، اوکراین اعلام استقلال کرد، و به‌دنبال آن فنلاند، و نیز بخش‌های مختلف قفقاز. ائتلاف نیروهای راست ضد بلشویک، ارتش روس‌های سفید را در مقابل ارتش سرخ به‌وجود آورد و به خرابکاری و مقابله پرداخت. تروتسکی از کمیسار امور خارجه به کمیسار جنگ منصوب شد و برای تقویت ارتش ناچار سربازگیری اجباری از دهات را آغاز کرد. با آن‌ که با امضای قرارداد برست ـ لیتووسک روسیه از جنگ با آلمان خارج شده بود، اما جنگ جهانی کماکان ادامه داشت، و قدرت‌های امپریالیستی از جمله انگلیس، فرانسه، امریکا، و ژاپن به بهانه‌ ادامه‌ جنگ، اما به دلایل واضح برای مقابله با دولت بلشویکی شوروی، به کمک روس‌های سفید آمدند. بلشویک‌ها از ترس آن‌که روس‌های سفید و قدرت‌های امپریالیستی خانواده‌ تزار را نجات دهند و نظام قدیم را برقرار سازند، تمام اعضای خانواده‌ی تزار را از کشتند. جنگ داخلی که از نوامبر 1917 تا اکتبر 1922 ادامه داشت، یکی از فاجعه‌بارترین وقایع آن زمان بود. خشک‌سالی 1921 تا 1922، همراه با افت شدید تولیدات کشاورزی بر اثر سربازگیری‌های اجباری هر دو طرف جنگ داخلی و قتل‌عام‌هایی که از یکدیگر می‌کردند، درگیری و مقابله‌ی کولاک‌ها که به آن اشاره خواهد شد، و فرار بسیاری از دهقان‌ها، قحطی، گرسنگی و شیوع تیفوس را به‌همراه داشت. مطالعات مختلف نتایج جنگ داخلی روسیه، میزان تلفات مستقیم و غیر مستقیم جنگ را بین هفت تا 12 میلیون نفر تخمین زده‌اند. با تمامی این احوال بلشویک‌ها به شکل غیرقابل تصوری ماندگار شدند.**

**اوایل جنگ داخلی در 1918 بلشویک‌ها با فاجعه‌ دیگری نیز روبرو شدند و آن سوء‌قصد به جان لنین از سوی یکی از زنان عضو حزب اس. آر و از زندانیان سیاسی دوران تزار بود. با آن‌که لنین زنده ماند، اما تا آخر عمر در 1924 هرگز نتوانست به سلامت کامل باز گردد، و از زمان سکته در 1922 به‌کلی خانه نشین شد. همین ترور و نیز کشتن یکی از مقامات مهم امنیتی بلشویک‌ها، آن‌ها را وحشت‌زده کرد و سرکوب و فضای امنیتی خوفناکی را به‌وجود آورد. البته چند ماه قبل از ترور لنین درگیری بین بلشویک‌ها و تنها متحدشان، یعنی اس. آر‌های چپ، فضا را امنیتی‌تر کرده بود. اس. آر‌های چپ از بلشویک‌ها حمایت می‌کردند، اما با امضای قرارداد برست ـ لیتووسک در فوریه‌ 1918 سخت مخالف بودند. در کنگره‌ی پنجم شوراهای سراسری روسیه در ژوئیه‌ 1918، که تنها جریان‌های چپ در آن شرکت داشتند، و اس. آرهای چپ بعد از بلشویک‌ها بیش‌ترین تعداد نماینده (353 نفر) را داشتند، آنان نتوانستند خواست‌های خود را پیش ببرند‌.(از جمله مخالفت با قرارداد صلح و مخالفت با خواست بلشویک‌ها برای بازگرداندن اعدام برای ضد انقلابیون) اس. آر.‌های چپ با تایید کمیته‌ مرکزی‌شان، عناصری را به مرکز نمایندگی آلمان در مسکو فرستادند و دیپلمات‌های آلمان را ترور کردند. لنین بلافاصله دستور محاصره‌ محل کنگره را داد. اس. آر‌های چپ بخش‌هایی از شهر را تحت کنترل درآوردند. آن‌ها سعی داشتند همان کاری را با دولت بلشویکی کنند، که بلشویک‌ها با دولت موقت کرده بود، اما موفق نشدند. با بسیج بلشویک‌ها این قیام سرکوب شد، و آخرین بازماندگان جریانات سیاسی دوران انقلاب‌های فوریه و اکتبر از صحنه حذف شدند. بلشویک‌ها بلافاصله پس از کسب قدرت، سازمان امنیت خود را با نام «چکا» با هدف «مقابله‌ بی‌رحمانه با ضد انقلاب، خرابکاران، و سودجویان» ایجاد کرده بودند. و هر چه اوضاع سخت‌تر می‌شد، عملیات دستگاه امنیتی وسعت می‌گرفت؛ دستگاهی که در طول زمان و تحت عناوین مختلف بسیاری از خودی‌ها را نیز از بین برد.**

**فضای سیاسی نیز تنگ‌تر و تنگ‌تر می‌شد. شوراها در اسم باقی ماندند، اما کنترل به شکل فزاینده‌ای در دست حزب بلشویک بود. هم‌زمان با پایان جنگ داخلی، سلامت لنین نیز رو به وخامت گذاشته و او از صحنه‌ی سیاسی خارج شده بود. با رهبری استالین، که خود نتیجه‌ مستقیم سیاست‌های قبلی حزب بلشویک بود، دیکتاتوری حزبی به دیکتاتوری فردی مبدل شد. لنین در تخت بیماری با درایت به بخشی از مسائل رهبری اشاره می‌کند. در نامه‌هایی که در دسامبر 1922 و ژانویه 1923 خطاب به کنگره‌ حزب می‌نویسد خواستار تقویت کمیته مرکزی و افزایش تعداد اعضا و اعتبار آن می‌شود. او مشخصا از ظهور دیکتاتوری استالین و این‌که «قدرت بی‌حد و اندازه‌ای را در دستان خود متمرکز کرده»، ابراز نگرانی کرده و می‌گوید «مطمئن نیستم که همیشه بتواند آن قدرت را با احتیاط لازم به کار گیرد». آن‌گاه به‌وضوح از دیگر رهبران ارشد حزب از جمله تروتسکی، کامنف، زینوویف، و جوان‌تر‌ها، بوخارین، و پیاتاکُف، ضمن اشاره‌هایی انتقادی، ستایش می‌کند. پیام وی روشن بود، اما دیگر دیر شده بود. با دخالت استالین این نامه‌ها خوانده نشد، و با کمی فاصله تمام رهبرانی که لنین به آن‌ها اشاره کرده بود، یکی پس از دیگری اعدام و سر به‌ نیست شدند. تنها سی سال بعد، پس از مرگ استالین بود که این نامه‌ها انتشار یافتند. مسئله این‌جاست که متاسفانه اگر هم نامه‌ها در آن زمان خوانده می‌شدند، شاید تفاوت چندانی روی نمی‌داد و در غیاب مکانیسم‌های دموکراتیک جایگزینی دیکتاتوری حزبی با دیکتاتوری فردی اجتناب‌ناپذیر بود.**

**در ادامه سازمان‌دهی جدید اقتصادی، یک برنامه جدید اقتصادی که به «نپ» معروف شد در کنگره دهم حزب کمونیست 1921 به تصویب رسید. این برنامه به واقع عقب‌نشینی لنین از محقق ساختن کمونیسم انقلابی در زمان کوتاه بود. دوباره کشاورزان حق فروش محصولات خود را یافتند و به عوض مازاد محصول، به دولت مالیات می‌دادند. خرده مالکان توانستند قطعات کوچک زمین خود را به دست بیاورند. کارگاه‌های کوچک با زیر 20 نفر کارگر دوباره اجازه مالکیت خصوصی پیدا کردند و خارجی‌ها اجازه ورود محدود به عرصه اقتصاد شوروی را پیدا کردند.  مجموع این اصلاحات، تا حدی قحطی و گرسنگی و اثرات سوء کمونیسم جنگی را کاهش داد.**

**در 30 دسامبر 1922، کشور اتحاد جماهیر شوروی، از اتحاد روسیه و 14 کشور دیگر امپراتوری سابق تزاری تشکیل شد.**

**سازمان‌دهی اقتصاد یک ذعدعه مهم بلشویک‌ها بود. چرا که در مورد سیاست اقتصادی، بعد از انقلاب اکتبر سردرگمی‌های فراوانی وجود داشت و بررسی‌ها و تحقیقات مختلف نشان می‌دهند که تقریبا چهار مرحله‌ متفاوت و متناقض طی شد. در مرحله‌ اول نخستین اقدام با توجه به سیاست استراتژیک «مالکیت عمومی وسایل تولید»، لغو مالکیت‌های خصوصی و ملی کردن‌های سراسری بود. در بخش کشاورزی، در کشوری اکثرا دهقانی، این مسئله‌ای به‌مراتب حساس بود. بلافاصله پس از کسب قدرت، بلشویک‌ها با صدور «فرمان زمین» مالکیت زمین و خرید و فروش آن را کلا لغو کردند و دستور داده شد که زمین‌ها بدون پرداخت خسارت مصادره شوند. البته این کار قبلا عمدتاً توسط دهقانان بی‌زمین، که به‌طور عمده در نظام کلکتیو «میر» فعالیت می‌کردند، انجام شده بود. اما آن‌ها امیدوار بودند که زمین بین‌شان تقسیم شود. بلشویک‌ها قبلا شعار «زمین برای دهقانان» را که شعار اس.‌آر.ها بود به شعار بلشویک‌ها تبدیل کرده بودند. بسیاری از دهقانان عادی و فقیر عمدتاً زراعت خود ـ مصرفی داشتند. اما دهقانان متوسط‌(کولاک‌ها) با سهم بسیار مهم در تولید کشاورزی مازاد تولید قابل‌توجهی برای بازار تولید می‌کردند. دولت انقلابی آن‌ها را مجبور کرد که مازاد محصولات را تحویل دهند و حق فروش در بازار از آن‌ها سلب شد. در مراحل بعدی برای کارآیی بیش‌تر و جلب نیروی کار اضافی بخش کشاورزی به بخش‌های صنعت و خدمات، دولت اقدام به کلکتیویزه کردن وسیع تولید کشاورزی کرد. افزون بر آن، دولت جدید برای واردات ماشین آلات و تکنولوژی به ارز و در نتیجه صادرات نیاز داشت که بخش مهمی از آن از محصولات کشاورزی تامین می‌شد، و ازاین‌رو به مصادره‌ بخشی از محصولات تولیدشده کشاورزی اقدام کرد. کولاک‌ها که منافع خود را سخت در خطر می‌دیدند، محصولات مازادشان را پنهان می‌کردند، و حاضر به پیوستن به کلکتیو‌ها نیز نبودند. از این‌رو، درگیری آن‌ها با دولت انقلابی اجتناب‌ناپذیر بود. افت شدید محصولات کشاورزی و غذایی مشکلات زیادی را برای دولت انقلابی به‌وجود آورد. با شروع جنگ داخلی، این وضعیت به‌مراتب وخیم‌تر شد. کولاک‌ها به مقابله با بلشویک‌ها برخاستند و شدیدا سرکوب شدند. لنین در پنجمین کنگره‌ شوراهای سراسری روسیه، «جنگ بی‌رحمانه بر علیه کولاک‌ها» را اعلام کرد. در طول سال‌های بعد حدود یک میلیون تن از آن‌ها به سیبری فرستاده شدند، و بسیاری به‌زور به مراکز صنعتی تحویل داده شدند. سربازگیری‌های اجباری در طول جنگ داخلی از میان دهقانان فقیر، همراه با انتقال بخشی از آن‌ها به کارخانه‌های صنعتی، همگی در افت تولید کشاورزی و قحطی و گرسنگی که به دنبال داشت، بی‌اثر نبود.**

**در بخش صنعت، مصادره‌ کارخانه‌ها و فرار مدیران و کارخانه‌داران تولید را به‌شدت مختل کرده بود. «فرمان کنترل کارگری»، که پیش‌نویس آن را لنین در پراودا منتشر کرد، آن‌چه را که قبلا در کارخانه‌ها رخ داده بود و کارگران بسیاری از آن‌ها را تحت کنترل گرفته بودند، به رسمیت شناخت. اما مواضع لنین و بلشویک‌ها در مورد کنترل کارگری و کمیته‌های کارخانه پس از انقلاب اکتبر، زمانی که دیگر دولت در دست خودشان بود و مستقیما با واقعیات مواجه شدند، بسیار تغییر کرد و دیگر از استقلال و کنترل بی‌چون و چرای کارگری خبری نبود. از آن‌جا که «کمیته‌های کارخانه» از یک‌سو توان فنی مدیریت نداشتند و از سوی دیگر می‌بایست تصمیم‌های‌شان هم‌جهت با سیاست‌های بلشویکی باشد، این فرمان محدودیت‌هایی را برای آن‌ها به‌وجود آورد.**

**در واقع بعد از انقلاب فوریه، دولت موقت سعی کرده بود که نوعی کنترل را بر کمیته‌های کارخانه‌ها تحمیل کرده و پاره‌ای از آن‌ها از جمله شورای راه‌آهن را منحل کند. منشویک‌ها هم خواستار مرتبط ‌ساختن فعالیت‌های کمیته‌های کارخانه با اتحادیه‌های کارگری بودند، اما بلشویک‌ها با آن مخالفت می‌کردند. لنین یک ماه قبل از انقلاب اکتبر در ماه سپتامبر، نوشته بود که دولت شوراها، باید بلافاصله کنترل کارگری را در همه‌ موسسات برقرار کند. اما در پیش‌نویس فرمان مربوطه بعد از انقلاب اکتبر، لنین «تصمیم‌های کمیته‌های کارخانه را قابل‌فسخ از سوی اتحادیه‌ها» اعلام کرد. به‌علاوه، کمیته‌ها را در «حفظ نظم و دیسیپلین و محافظت از مایملک» کارخانه پاسخ‌گو دانست. با آن‌که عده‌ای از رهبران بلشویک با این محدودیت‌ها مخالف بودند، اتوریته‌ فردی لنین سبب شد که این فرمان با تغییرات محدودی به تصویب رسد و حتی محدودیت‌های بیش‌تری نیز به آن اضافه شود. از جمله سلسله‌ مراتبی در تصمیم‌گیری‌ها به‌وجود آمد که طی آن کمیته‌های کارخانه در مقابل «شورای منطقه‌ای کنترل کارگری» و این شوراها به‌نوبه‌ خود به «شورای سراسری کنترل کارگری تمام روسیه» پاسخ‌گو خواهند بود. در نوامبر، فرمان انحلال شورای کمیساریای پست و تلگراف، و پس از آن شورای نیروی دریای از طرف دولت بلشویک صادر شد. اتحادیه‌ها که عمدتا تحت کنترل اعضای حزب بلشویک‌(از آن پس حزب کمونیست) بودند هرچه بیش‌تر تصمیم‌های کمیته‌های کارخانه‌ها را در کنترل خود گرفتند.**

**به‌طور خلاصه کمیته‌های کارخانه که در 1917 به ارگان‌های کنترل کارگری تبدیل شده بودند، در 1918 به شعبه‌ای از اتحادیه‌های کارگری تبدیل شدند. پس از چندی بخشی از «ترویکا»، مثلث کارخانه‌(یعنی مدیر کارخانه، دبیرهسته‌ حزب کمونیست کارخانه، و رییس اتحادیه‌ کارگران کارخانه) شدند. بعدا از این هم چیزی باقی نماند و با روی کار آمدن استالین، مثلث کارخانه برچیده شد و کنترل کارخانه به مدیر آن واگذار شد.**

**هم‌زمان با بحران اقتصادی و افت تولیدات کشاورزی و صنعتی، و فلج‌شدن بخش‌های وسیعی از سیستم حمل‌ونقل، جنگ داخلی اوضاع را خراب‌تر کرد. بسیاری از سرزمین‌های گندم‌خیز، از جمله اوکراین بر اثر قرارداد صلح از دست رفته بود. جیره‌بندی محدود نان و قحطی بخش مهمی از نیروی کار را از پتروگراد رانده بود. به‌رغم نارضایی‌های وسیع مردم و دیگر جریانات سیاسی که به نیروهای ارتجاعی روس‌های سفید پیوسته و از حمایت دولت‌های غربی بهره‌مند بودند، بلشویک‌ها با عزم راسخ جنگیدند و با حفظ پتروگراد و مسکو، پایتخت جدید، و نیز شبکه‌ راه‌آهن، توانستند قدرت خود را حفظ کنند. اما این دوران به‌ناچار با تغییر سیاست اقتصادی همراه بود که به‌نام «کمونیسم جنگی»‌(1918 تا 1921) مطرح‌ شد. فشار به کارگران و به‌ویژه دهقانان، و سرکوب آزادی‌ها مشکلات فراوانی را ایجاد کرد و محبوبیت بلشویک‌ها را کاهش داد.**

**کمونیسم جنگی به‌ویژه در مورد مسئله دهقانان و تولید کشاورزی فاجعه‌آمیز بود. در سرتاسر 1920 شورش‌های گوناگونی در شهرها و دهات راه افتاد. حتی در داخل حزب بلشویک اعتراضاتی نسبت به سیاست کمونیسم جنگی انجام شد. در 1921 شلیاپنیکف، کمیسر کار و الکساندرا کولونتای، کمیسار امور رفاهی، جنبش «اپوزیسیون کارگری» را برعلیه دولت بلشویک راه انداختند. در فوریه 1921 هزاران کارگر کارخانه‌های پتروگراد به تظاهرات دست زدند و به‌سوی پایگاه دریایی کرونشتات حرکت کردند و در آن‌جا به همراه ملوانان و کارگران اسکله‌ها خواهان شرایط بهتر و آزادی‌های بیش‌تر شدند. آنان در ماه مارس یک کمیته‌ انقلابی تشکیل دادند و در مانیفست خود خواست‌های خود را طرح کردند؛ از جمله انتخابات جدید شوراها با رای مخفی، آزادی بیان، مطبوعات و تجمع، آزادی زندانیان اتحادیه‌ای و چپ، حذف کمیسرهای سیاسی در کارخانه‌ها، و پایان بخشیدن به انحصار حزب کمونیست به‌عنوان تنها نماینده‌ سوسیالیسم. این امر برای بلشویک‌ها سخت گران آمد، چرا که ملوانان و کارگران کرونشتات از مهم‌ترین حامیان بلشویک‌ها بودند. با این حال، دولت تصمیم به سرکوب خشن این اعتراضات گرفت، بسیاری کشته و پاره‌ای رهبران آن با برچسب نادرست همکاری با روس‌های سفید اعدام شدند. پس از رویداد کرونشتات، فعالیت منشویک‌ها نیز ممنوع شد، و بسیاری از رهبرانش به تبعید اروپا رفتند.**

**با وجود سرکوب، این شورش چندان هم بی‌حاصل نبود و بر تغییر سیاست اقتصادی بلشویکی تاثیر گذاشت. لنین در سال 1921، تصمیم گرفت که کمونیسم جنگی را کنار بگذارد و برنامه‌ سیاست اقتصادی نوین «نپ»، را که ترکیبی از اقتصاد بازار و اقتصاد دولتی بود، در پیش گرفت. این برنامه سیاست مصادره‌ محصولات کشاورزی با توسل به زور را که، همان‌طور که قبلا اشاره شد، بسیار فاجعه‌بار بود حذف کرد و نوعی مالیات جنسی را جایگزین آن کرد. از جمله اجازه می‌داد که دهقانان مالکیت محدودی داشته باشند و بتوانند بخشی از محصولات خود را در محل بفروشند. با این کار تولید محصولات کشاورزی و غذایی که شدیدا افت کرده بود، افزایش یافت. برنامه‌ریزی مرکزی تا حدودی محدود شد، و اصلاحاتی در نظام پولی به‌وجود آمد. حتی به سرمایه‌گذاری خارجی نیز اجازه‌ی داده شد. لنین در این مقطع به‌درستی بر این باور بود که این سیاست باید تا مدتی طولانی ادامه یابد، تا آمادگی بهتری برای استقرار اقتصاد سوسیالسیتی در روسیه پدید آید. پاره‌ای از رهبران بلشویک با این برنامه مخالف بودند و آن ‌را عدول از سوسیالیسم می‌دانستند.**

**با به‌قدرت رسیدن استالین، با آن‌که او خود با «نپ» مخالفتی نداشت، این سیاست عملا از اواسط دهه‌ بیست کنار گذاشت. استالین، بلافاصله برنامه‌ پنج‌ساله‌ اول را با تاکید بر کلکتیویزه کردن اجباری کشاورزی، و صنعتی‌شدن کشور در قالب سیاست «سوسیالیسم در یک کشور» به پیش گرفت، و با قاطعیت و خشونت فوق‌العاده به پیش برد. شوروی در این مسیر با هزینه‌های بسیار سنگین انسانی به‌سرعت صنعتی شد، و پیشرفت‌های خارق‌العاده‌ای در عرصه‌های مختلف به‌دست آورد.**

**بلشویک‌ها، به لحاظ سیاسی بسیار قوی و با تجربه بودند اما از جنبه سازمان‌دهی اقتصادی بسیار ضعیف بودند. از این‌رو، آن‌ها چشم به پیروزی انقلاب در غرب به ویژه آلمان دوخته بودند اما این انقلابات از جمله در آلمان، شکست خورد.**

**لنین در دومین کنگره بین‌المللی کمونیست‌ها می‌گفت که تصرف قدرت در غرب مشکل است ولی ساختمان سوسیالیسم راحت‌تر، ولی در شرق تصرف قدرت آسان‌تر ولی برپاساختن سوسیالیسم سخت‌تر.**

**نپ و دولتی کردن اقتصاد، اولین نشانه‌ها تلاش برای مقابله با بحران اقتصادی و هم‌چنین سازمان‌دهی اقتصاد روسیه بود. اولین سیاست اقتصادی، در عین حال بیان‌گر آن بود که راهی سخت و طولانی را در پیش دارند. چرا که به این باور رسیده بودند که انقلاب در کشورهای غربی اتفاق نمی‌افتد، پس بهتر کردن شرایط زندگی مردم و به‌موازات آن مقاومت در برابر مشکلات که هر روز وسیع‌تر می‌شدند. این محتوای تپ و هدف آن بود.**

**در اواخر دهه 1920، بحرانی اقتصادی درون نپ سر بلند کرد و برای مقابله با آن، راه‌کارهای متفاوتی مطرح می‌شد. پیشنهاد تروتسکی عبارت بود از صنعتی کردن با سرعت و نیرومند و با ثبات. بوخارین نوعی از سوسیالیسم را با جنبه‌هایی از سرمایه‌داری دولتی برای صنعتی کردن در روندی آهسته مطرح می‌کردند. در آن میان استالین، مثل همیشه ساکت بود. او جنبه‌های واقعی این پیشنهادات را در نظر می‌گرفت البته همیشه با حفظ توازن قدرت در دستگاه رهبری. استالین ایده تروتسکی را به مرحله اجراء در ‌آورد اما خیلی دیرتر از آن‌چه تروتسکی مطرح کرده بود. پروسه صنعتی کردن سریع کشور و اشتراکی کردن اجباری مزارع.**

**تلاش و تاکید یک‌جانبه بر افزایش تولید برای تامین مصرف داخلی و یا برای صادرات به‌منظور تامین ارز برای واردات تکنولوژی و ماشین‌آلات، با بی‌توجهی به مسائل زیست‌محیطی نیز همراه بود. نمونه‌ بارز آن در مراحل بعدی، تصمیم دولت شوروی به ایجاد کلکتیوهای زراعی برای افزایش تولید پنبه در منطقه‌ی دریای آرال برای صادرات بود، که با احداث سدهای گوناگون بر رودخانه‌های آبریز به دریاچه با کاهش سطح دریاچه، کاهش میزان ماهی، مهاجرت ده‌ها هزار ماهی‌گیر، صدمه دیدن کشاورزی اطراف بر اثر پخش شدن شن و ریزگردها، و شیوع بیماری بین مردم ازبکستان و قزاقستان همراه بود. فاجعه‌ای که پس از سقوط شوروی کماکان ادامه یافته و سطح آب را در «دریایی» که روزی چهارمین دریاچه‌ بزرگ جهان بود 90 درصد کاهش داده است.**

**حکومت کارگری برای تسریع صنعتی‌شدن، کارگران را نیز به‌شدت تحت فشار قرار داده بود. کمیته‌های کارخانه‌ها از بین رفتند، و اتحادیه‌های کارگری تماما تحت ‌کنترل حزب امکان دفاع از حقوق کارگران را نداشتند. از آن‌جا که بر تشدید سرمایه‌گذاری برای صنعتی‌شدن سریع تاکید بود، بودجه‌ی کم‌تری برای بهبود وضع رفاهی کارگران اختصاص داده می‌شد. اردوگاه‌های کار اجباری در معادن نیز به بخش مهمی از فرایند تولید شوروی تبدیل شدند.**

**سیاست «فرهنگی» ژِدانُف که در واقع نوعی «انقلاب فرهنگی» بود تاثیر فاجعه‌باری بر هنرمندان داشت و هنر و ادبیات را تماما در خدمت توجیه سیاست‌های حزب حاکم به‌کار گرفت. اتحادیه‌های حزبی هنرمندان بسیاری از برجسته‌ترین اعضای خود را به اتهام عدول از سیاست‌های دولتی محکوم و اخراج کردند، بزرگ‌ترین موسیقی‌دانان از جمله شوستاکویچ، خاچاطوریان، و پروکفیِف از حوزه‌ی عمومی رانده شدند، و با مرگ استالین بود که از این هنرمندان «اعاده‌ حیثیت» شد؛ اینان هنرمندانی بودند که اغلب به آرمان‌های اصلی انقلاب وفادار مانده بودند. برای نمونه دیمیتری شوستاکویچ پنج دهه بعد از انقلاب 1905 و در پی مرگ استالین، رویداد وحشتناک قتل‌عام مردم توسط تزار را در سمفونی 11 خود به قدرتمندترین و هیجان‌انگیزترین شکلی با موسیقی به تصویر کشیده بود.**

**بدین ترتیب، دستاودرها انقلاب اکتبر از دو زاویه کلان مورد هجوم قرار گرفت: یکی بوروکراسی حاکمیت خود شوروی و برنامه‌ها و عمکردهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، امنیتی و فرهنگی آن. دوم جنگ و محاصره دولت‌های قدرتمند سرمایه‌داری جهانی برای شوروی.**

**از مهم‌ترین رقبا هم جوزف استالین، لئون تروتسکی، تئوریسین و فرمانده ارتش سرخ شوروی بود. هر دوی آن‌ها، دست پرورده لنین و نزدیک‌ترین شخصیت‌های حزبی به وی محسوب می‌شدند. اما با وجود جذابیت و کاریزمای آشکار تروتسکی، استالین به لحاظ کار تشکیلاتی بسیار درون‌گرا و خشن بود.**

**استالین در یک سال پایان عمر لنین، چنان شرایط را مهیا کرده بود که سرنخ همه تصمیم‌ها به او ختم می‌شد، این در حالی بود که تروتسکی به‌عنوان فرمانده ارتش یک سره در حال جنگ با سلطنت‌طلبان و سایر نیروهای داخلی و خارجی ضد بلشویک بود. توطئه‌گری و بی‌رحمی استالین در نزدیک‌شدن به راس حزب به قدری آشکار شده بود که حتی لنین، در بستر بیماری طی نامه‌ای خواستار حذف او از حزب شد؛ نامه‌ای که استالین اجازه توزیع آن را نداد.**

**سرانجام، جوزف استالین، با غلبه بر رقبای خود، به ویژه لئون تروتسکی و فراری دادن  یا کشتن آن‌ها، رهبر حزب کمونیست شوروی شد. دوران استالین، مهم‌ترین و در عین حال مخوف‌ترین دوره از حیات اتحاد جماهیر شوروی بود.**

**استالین به محض مسلط شدن بر اوضاع، هزاران جوان مسلح کمونیست را از شهرها به روستاها فرستاد تا دهقانان را برای دوران جدید آماده کنند. اگر آن‌ها همراهی نمی‌کردند، بی‌درنگ نابود می‌شدند. او قصد داشت در عرض چند سال شوروی را نیم قرن به لحاظ صنعتی جلوتر ببرد. برنامه استالین این بود که مهر پایانی بر تزاریسم، ارباب - رعیتی، کولاک‌ها‌(خرده مالکان) و خلاصه هر چیز مربوط به روسیه قدیم بزند.**

**در دوره استالین، کولاک‌ها مقصر اصلی کمبود غذا و قحطی شناخته شدند و به اتهام پنهان کردن غلات، یا در جا توسط جوانان انقلابی اعدام می‌شدند یا به سفر بی‌بازگشت به اردوگاه‌های مخوف کار اجباری در سیبری فرستاده می‌شدند. طبق قانون استالین، یافتن بیش از حد معینی از غلات نزد دهقانان و کولاک‌ها مساوی با اعدام فوری بود.**

**به این ترتیب، یک نوع جنگ یک‌طرفه میان شهرها و روستاها به‌وجود آمد و جوانان مشتاق شهری طرفدار استالین، به هوای برپایی هر چه سریع‌تر بهشت شهری از هیچ قساوتی فروگذاری نمی‌کردند. صدها هزار دهقان در این دوره در سرمای جان‌فرسا و تحت شدیدترین فشار کاری و گرسنگی همیشگی جان دادند.**

**بنا بر برخی تخمین‌ها در فاصله 1929 تا 1933، حدود پنج میلیون نفر از اهالی اتحاد شوروی جان سپردند. به بیان دیگر، مزارع اشتراکی مورد نظر استالین به گورهای اشتراکی تبدیل شد.**

**رفتار استالین به حدی حشن و ترسناک‌ شده بود که حتی خانواده و نزدیکان او نیز دچار وحشت بودند. نزدیک‌ترین دوست استالین در این دوره، فردی به‌نام «سرگئی کروف»، از اعضای برجسته حزب کمونیست بود. وقتی صداهایی مبنی بر شایستگی کروف برای رهبری حزب کمونیست مطرح شد، یک روز به ناگهان او را در لنینگراد‌(سن پترز بورگ) ترور شد. استالین به محض شنیدن این خبر، به همراه دادستان‌های خود به لنینگراد رفت و شخصا کار محاکمه مظنونین را به‌عهده گرفت. چندین نفر از جمله دو چهره کلیدی حزب، زینوویف و کامنوف، از یاران اولیه لنین، به این ترور متهم شدند. آن دو از رقبای استالین هم بودند. در نهایت با وجود قول استالین مبنی بر گذشت از جان آن‌ها در ازای اعتراف، هم این دو عضو ارشد حزب و هم چند نفر دیگر، بعضا به همراه خانواده خود اعدام شدند! بعدها گزارش‌هایی منتشر شد که قتل کروف به‌دستور خود استالین انجام گرفته بود تا هم از شر کروف خلاص شود و هم زینوویف و کامنوف.**

**استالین شخصا پای حدود 200 لیست مرگ را امضاء کرده که نام حدود 40 هزار نفر را در خود داشت. در دوران «وحشت استالینی»، 700 هزار مرد و زن حکم مرگ دریافت کردند. این جدای از آمار کسانی است که بر اثر فشارهای سیاسی، کار طاقت‌فرسا، گرسنگی و سرمای سبیری جان خود را از دست دادند که سر به میلیون‌ها می‌زد. احکام مرگ معمولا به اتهام «خیانت بزرگ» و تحت ماده 28 قانون اساسی اتحاد صادر می‌شد.**

**استالین، تقریبا همه انقلابیون قدیمی و یاران لنین در انقلاب اکتبر را از بین برد. برای مثال، نیکلای بوخارین، نظریه‌پرداز بزرگ کمونیسم و چهره محبوب حزب در دوره لنین، وقتی به دستور دوست قدیمی‌اش به زندان افتاد، در نامه‌ای به استالین از او خواست که به حرمت رفاقت قدیمی، اگر دستور مرگش را می‌دهد، او را با تیر اعدام نکنند، بلکه به او زهر بخورانند. البته بدیهی است که همین خواسته او هم اجابت نشد.**

**او که برنامه خود برای صنعتی‌کردن اتحاد شوروی را محقق‌شده می‌دید، در سال 1940، با آلمان نازی پیمان عدم تجاوز امضاء کرد. نکته این جاست که تا روز قبل از امضای این قرارداد، نازیسم در کنار تروتسکیسم دو دشمن اصلی ایدئولوژیک شوروی محسوب می‌شدند و تبلیغات حزب پیوسته در کار هیولاسازی از هیتلر بود. با امضای قرارداد، به ناگهان همه این تبلیغات متوقف شد و آلمان نازی به‌عنوان یک کشور دوست مطرح گردید.**

**استالین، با آن همه تجربه خشونت‌طلبی در حزب بلشویک و جامعه روسیه وجود داشت، چگونه جانشین لینن انتخاب شد؟ حکومت استالین، با هدف سرعت دادن به صنعتی‌سازی، ساعات کار کارگران را که در انقلاب اکتبر 7 ساعت در روز تعیین شده بود تا بیش از 12 ساعت بالا برد و طبقه کارگر روسیه را فرسوده کرد؛ حقوق برابری زن مرد و به ویژه حقوق زنان را نقض کرد و مردسالاری را به صحنه آورد؛ سقط جنین را ممنوع کرد؛ طلاق دشوارتر شد. هم­جنس­گرایی مجددا جرم محسوب شد. مردان هم­جنس­گرا تا هشت سال زندان متحمل می‌شدند. در اثر فشارهای سیاسی و اختناق و فشار کار و فشار بر زنان و غیره، خودکشی به‌طور قابل توجهی بالا رفت. سال 1934 بازداشت‌های گسترده‌ای در مسکو و سایر شهرها وجود داشت. اعدام‌ها سیستماتیک‌تر و مداوم شد.**

**گفتمان ضد هم­جنس­گرایی در تبلیغات دوره جنگ جهانی دوم در میان شوروی استالینیستی و آلمان نازی به کار گرفته شد. استالین می‌گفت: «هم­جنس­گرایی را ریشه کن، فاشیسم ناپدید خواهد شد»، در حالی که هیتلر هم­جنس­گرایی را یک «انحطاط کمونیستی» می‌نامید.**

**به این ترتیب، انقلاب اکتبر 1917 روسیه نتوانست آن جامعه‌ بهتر و نوینی را که برای مردم روسیه ترسیم کرده بود را بسازد، واژگان جذابی چون همه قدرت به شوراها، عدالت اجتماعی، برابری، مبارزه با سرمایه‌داری، فقر زدایی، فراهم کردن زندگی بهتر برای طبقه کارگر و دهقان، همه و همه تنها در حد شعار و حرف باقی ماندند و نتوانستند صورت عملی به خود بگیرند.**

**انقلاب سوسیالیستی روسیه، برای از بین بردن جامعه طبقاتی و برقراری مساوات بین همه طبقات جامعه به‌وجود آمد اما هنوز چند سالی از این این انقلاب عظیم که جهان را تکان داد نگذشته بود که اعضای حزب کمونیست و دولت‌مردان شوروی خود تبدیل به یک طبقه اجتماعی سلطه‌گر شدند که از قضا با کارگران و دهقانان رفتار مناسبی نداشتند.**

**قرار بود این جامعه آزاد و برابر و عادلانه و مرفه باشد؛ شهروندانش آزادتر باشند و هیچ‌کس حق دخالت در زندگی خصوصی آن‌ها نداشته باشد. اما این آرزوها هرگز برآورده نشد و زندگی در دوران شوروی بر مردم این کشور، زیر ذره‌بین سازمان امنیت و اطلاعات شوروی «چکا» بود، که بعدها به K.G.P تغییر نام داد.**

**موسس و رییس سازمان امنیت و اطلاعات روسیه کمونیستی«چکا» فردی لهستانی‌تبار به‌نام «فلیکس دیژ رشنسکی» بود. میزان اختناق و ظلم چکا به اندازه‌ای بود که تنها در دوره حکومت استالین 6 میلیون نفر از مردم شوروی به دلایل واهی چون اقدام علیه امنیت شوروی و یا ضدانقلابی بودن و ضدکمونیستی بودن اعدام و یا سر به نیست شدند.**

**در بعد اقتصادی نیز دولت شوروی و حزب کمونیست به مصادره اموال و زمین‌های بسیاری از مردم و سرمایه‌داران و فئودال‌ها پرداخت ولی هیچ‌گاه محرومان و طبقه کارگر جامعه شوروی نتوانست نفعی از این زمین‌ها و ثروت‌های ضبط شده ببرد. عمده این ثروت و اموال در اختیار دولت و اعضای حزب کمونیست متمرکز شد به حدی که یک طبقه جدید سرمایه‌داری را در جامعه شوروی به وجود آورد. اگر کارگران و دهقانان در روسیه تزاری با کارفرمایان و اربابان ستم‌گر و استثمارگر روبه‌رو و طرف حساب بودند در دوران شوروی، با یک ابرقدرت جهانی سرو کار داشتند.**

**انقلاب اکتبر روسیه در دو هدف اصلی خود که «بهبود وضع اقتصادی طبقه کارگر» و «برابری وعدالت اجتماعی و آزادی برای طبقه کارگر» بود، سخت شکست خورد.**

**استالین تا اواخر قرن بیستم، اقدامات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی زیادی را در راستای منافع بورژوازی انجام داد که اساسا چنین سیاست‌هایی ریشه در حزب بلشویک داشت. او امتیازات خود را از اقتصاد دولتی تا برنامه‌ریزی بوروکراتیک تامین کرد.**

**همه تحولات و تلاش‌ها و سرعت بخشیدن به پروژه صنعتی شدن شوروی سبب شد که کلیه عناصر دمکراسی مستقیم کارگری را نابود کرد و نسل‌های از طبقه کارگران شوروی را در زیر فشار فزاینده کار و با ساعت‌های طولانی به تباهی کشید، از جمله وابستگی زیاد به مشروبات الکلی! آن‌هم نه برای تفریح و تنوع، بلکه برای به‌عنوان مسکنی که کمی درد و رنج‌ روزانه‌شان را تسکین دهد و التیام بخشد.**

**از مهم‌ترین عوامل انحراف انقلاب اکتبر روسیه از اهداف و آرمان‌های اولیه‌اش، جایگزین کردن سوسالیسم و یا مارکسیم روسی با آن مارکسیسم و سوسیالیسمی بود که مارکس و انگلس بینان‌گذار آن بودند. بلشویسم یا همان مارکسیسم – لنینیسم و استالینیسم در واقع تفسیر روسی از مارکسیسم است. اگر چه مارکسیسم روسی، به‌مبارزه با سرمایه‌داری و مالکیت خصوصی برخاست اما آلترناتیو آن همان سرمایه‌داری دولتی و تشدید فشار کار و استثمار بیش‌تر بر مزدبگیران بود. دولتی که در تحلیل مارکسیستی، دولت طبقه حاکم است و براساس نظریه مارکس، این دولت باید رو به زوال بگذارد تا خود جامعه مستقیما خودش را مدیریت کند و هیچ طبقه و دولتی مافوق جامعه وجود نداشته باشد اما در مارکسیسم روسی، مسئله دولت به حدی تقدیس شد که هفتاد و چهار سال بر نصف جهان بشری حکمرانی کرد بدون این که به گفته مارکس، رو به زوال برود.**

**بنابراین، کمونیسم روسی، هرگز نتوانست راهی به رهایی برای انسان فراهم کند و راهی که طی کرد متفاوت از راهی بود که بینان‌گذاران مارکسیسم یعنی مارکس و انگلس در مقابل جامعه بشری قرار داده بودند.**

**نخستین نشانه‌های زوال شوروی، فروریزی دیوار برلن در سال 1989 بود که در برابر چشمان حیرت زده جهانیان به یک جدایی چهل و چهار ساله میان دو بخش آلمان پایان داد. و سپس در سال 1991، نوبت به خود «شوروی» رسید که بعد از 74 سال فرو ریخت و جای خود را به پانزده کشور سپرد.**

**این سرنوشت یک رویداد بسیار مهم بود که یکصد سال پیش روسیه و جهان را به لرزه در آورد، نقشه سیاسی و اقتصادی جهان را دگرگون کرد و میلیون‌ها انسان را به دفاع از خویش و یا علیه خویش بر انگیخت. رویداد اکتبر، سر آغاز فصلی تازه در تاریخ رهایی بشریت از چنگ استبداد و استثمار و استعمار بود.**

**اکنون که حدود بیست و شش سال از فروپاشی شوروی می‌گذرد، یکی از مهم‌ترین موضوع‌های مورد بررسی شمار انسان‌هایی است که دستاوردها و ایده‌های انسانی را همواره با هدف تحقق آن‌ها، دنبال می‌کنند. اگر انقلاب روسیه شکست خورد و از مسیر اصلی خود منحرف گردید اکنون باید دید چه راهی را بر گزید تا دنیای امروز را به نفع محرومان و ستم‌دیدگان و سرکوب‌شدگان و استثمارشدگان تغییر داد!**

**این سئوال را می‌توان طرح کرد که چرا شوروی با آن همه عظمت و قدرت، از هم فروپاشید؟ آیا اولا مسایلی هم‌چون حزب به جای طبقه حاکمیت را به دست گرفت در حالی که قرار بود همه قدرت به شوراها سپرده شود؟ هم‌چنین اگر بپذیریم انقلاب روسیه از همان روزهای نخست درگیر جنگ داخلی و خارجی شد و در سال‌های نخست، تمام فکر خود را به سرکوب ضدانقلاب داخلی و خارجی داد اما چرا پس از آن و تثبیت خود، آن‌چنان پاک‌سازی هولناک در داخل حزب و جامعه صورت گرفت و شوروی به یک دژ آهنین برای ساکنان آن تبدیل شد به‌طوری که هیچ‌کس جرات اظهارنظر علنی علیه حاکمیت و رهبری آن نداشت! آیا غیر از سیاست خشن و سخت‌گیرانه کمونیسم جنگی و اقتصاد نپ، راه دیگری در مقابل رهبران انقلاب اکتبر، به ویژه لنین نبود؟ و ده‌ها سئوال دیگر...**

**دوم این که آیا به‌طور کلی حکومت شوروی، به خصوص پس از مرگ لنین و روی کار آمدن استالین، اعتقاد بسیاری از کادرها و رهبران حزب بلشویک به آرمان‌های انقلاب سست‌تر شد و به تدریج از ذهن آن‌ها پاک گردید؟ آیا در نزد بسیاری از کادرها و رهبران انقلاب روسیه، باور به عدالت اجتماعی و آزادی و برابری و لغو کارمزدی و پایان دادن به استثمار طبقه کارگر، افکاری مربوط به قبل از انقلاب بود و تنها در حد شعار و گفتارهای پوپولیستی دوران انقلاب نگریسته می‌شد.**

**قدرت‌طلبی و هژمونی‌طلبی و عشق به حاکمیتی و دولت در نزد بسیاری از دولت‌مردان حزب کمونیست شوروی، بی‌حد و مرز بود و یکی از دلایل به انحراف کشیده شدن انقلاب روسیه است.**

**در پایان باید تاکید کرد اکنون در هر جامعه‌ای انقلاب شود و یا در نتیجه خلاء قدرت فرصتی برای تغییرات پایه‌ای وجود داشته باشد جنبش‌های اجتماعی از جنبش کارگری، جنبش زنان و دانشجویان و جوانان گرفته تا نهادها دموکراتیک مردمی و سازمان‌ها و احزاب سیاسی باید خود را برای به دست گرفتن مدیریت جامعه در همه عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی، اجتماعی و فرهنگی آماده کنند و این سیاست را در جامعه به حدی تبلیغ و ترویج و نهادینه کنند که هیچ‌کس و هیچ جریانی به فکر یک قدرت مافوق مردم به نام دولت و حاکمیت نباشد. چرا که خود مردم آزاد و رها شده از قید و بند ثروت و قدرت و استثمار، بهتر و جدی‌تر و انسانی‌تر از هر شخصیت، حزب و دولتی می‌تواند جامعه خود را با روابط و مناسبات شورایی و دموکراسی مستقیم و در فضایی آزاد و برابر و عادلانه و دمکراتیک مدیریت کند و اداره!**

**در دهه 1980، آثار فروپاشی شوروی ظاهر شد و بالاخره در سال 1991 این کشور رسما منحل شده و به چند کشور دیگر تجزیه شد. کشورهای تشکیل‌دهنده شوروی پیشین با حفظ استقلال خود در اتحاد کشورهای مشترک المنافع‌(یا کشورهای مستقل هم‌سود) عضو شدند. تنها پس از چند سال از این هنگام بود که آثار قوانین تجارت آزاد و کاپیتالیستی و هجوم فرهنگی غرب به ایالت‌ها و کشورهای وابسته به شوروی آشکار شد. فقر همه جا را در بر گرفت و تا امروز هم هم‌چنان این ناحیه از اروپا که معروف به اروپای شرقی است از لحاظ سطح زندگی و دیگر جوانب از کشورهای پیشرفته عقب است.**

**پس از فروپاشی پانزده کشور جدید تاسیس شدند و فدراسیون روسیه وارث حقوقی شوروی شد، این کشورهای جدید در اروپای شرقی عبارتند از: بلاروس، اوکراین، مولداوی، در حاشیه دریای بالتیک: استونی، لتونی، لیتوانی، در قفقاز گرجستان، آذربایجان ارمنستان، در آسیای مرکزی ترکمنستان، قزاقستان، قرقیزستان، ازبکستان، تاجیکستان. چندین مناقشه ارضی حل نشده نیز وجود دارند: جمهوری‌های برسمیت شناخته نشده (پریدنستروییه در مولداوی)، (قره باغ در آذربایجان) و هم‌چنین(اوستیای جنوبی و آبخازیا در گرجستان) که تابستان 2008 از سوی روسیه و نیکاراگوئه برسمیت شناخته شدند و همین سبب قطع روابط دیپلماتیک بین فدراسیون روسیه و گرجستان شد. از منابع روسی وریانووستی.**

**روز هشتم دسامبر سال 1991، رهبران جمهوری‌های روسیه، اوکراین و بلاروس در شهر مینسک گرد هم آمدند تا با اعلام استقلال سرزمین‌هایشان رسما پایان دوران حیات اتحاد جماهیر شوروی را اعلام کنند. آن‌ها هم‌چنین تشکیل اتحادیه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع(CIS)‌ را نیز بین خود اعلام کردند. اندکی پس از آن هشت جمهوری دیگر تازه‌استقلال یافته از شوروی سابق نیز به این اتحادیه پیوستند ولی دگرگونی‌های سریع سیاسی در برخی از این کشورها سبب شد تا CIS نقشی بسیار کمرنگ‌تر از آن‌چه پیش‌بینی‌می‌شد‌ در تحولات سیاسی منطقه‌ای و بین‌المللی بازی کند. مطابق نظرسنجی انجام شده توسط موسسه تحقیقاتی اوراسیا اکنون بیش از 68 درصد مردم فدراسیون روسیه، 59 درصد مردم اوکراین و 52 درصد مردم بلاروس می‌گویند که ترجیح می‌دهند اتحاد جماهیر شوروی دچار فروپاشی نمی‌شد. البته مطابق همین پژوهش 68 درصد مردم روسیه، 71 درصد مردم اوکراین و 76 درصد مردم بلاروس معتقدند که شانسی برای تشکیل آن کشور وجود ندارد. یکی دیگر از نتایج جالب نظرسنجی این است که بیشتر مردم روسیه تشکیل یک کنفدراسیون با اوکراین، بلاروس و یا قزاقستان را بسیار بیش‌تر از پیوستن به اتحادیه اروپا ترجیح می‌دهند.**



**در جمع‌بندی می‌توان گفت که انقلاب روسیه از اکتبر 1917 تا 1924 که لنین فوت کرد تحولات بزرگی را از سر گذراند از جمله صلح با آلمان، معروف به صلح «برست ليتوفسك»، مصادره كارخانه‌ها و زمين‌های سرمايه‌داران و زمينداران، ملی كردن بانك‌ها، تاسيس ارتش سرخ، وقوع جنگ داخلی، مقابله با دخالت ارتش‌های خارجی در امور كشور، سياست اقتصادی «نپ» و... اما پس مرگ لنین و با آغاز مبارزه و جدل قدرت شديد ميان دو تن از رهبران بلشويك‌ها، يعنی «تروتسكی» و «استالين» كه نهايتا منجر به پيروزی دومی گرديد و فراهم شدن بسترهای تاسيس يك سیستم سرمايه‌‌داری دولتی متمركز و مبتنی بر اقتصاد با برنامه‌ای تحت عنوان «ساختمان سوسياليسم در شوروی منجر شد.**

**در عرصه اقتصادی سئوال این است که آیا طرح نپ از سوی لنین، اجتناب‌ناپذیر بود؟ راه‌حل دیگری وجود نداشت؟ چرا پس از پیروزی انقلاب، شوراها در راس حاکمیت قرار نگرفتند که قبلا شعار «همه قدرت به شوراها» که شعار اصلی بلشویک‌ها بود کنار گذاشته شد و حزب به جای طبقه به قدرت رسید؟**

**لنین یک برنامه ریاضتی اقتصادی را با عنوان «کمونیسم جنگی» به اجرا گذاشت آیا راه دیگری وجود نداشت؟ این برنامه از ژوئن 1918 توسط «شورای عالی اقتصاد» شوروی به اجرا گذاشته شد و تا 1921 به طول انجامید. هدف اصلی این برنامه، تامین سلاح و غذا برای ارتش سرخ در جنگ با ارتش سفید بود. کمونیسم جنگی، نارضایتی شدید دهقانان و خرده مالکان را به‌دنبال داشت، چرا که آن‌ها نمی‌توانستند محصول خود را با پول معاوضه کنند و کل مازاد محصول خود را باید به دولت واگذار می‌کردند.**

**طبق آمار بین سه تا 10 میلیون نفر در دوران اجرای کمونیسم جنگی از بین رفتند. در نهایت با شکست ارتش سرخ و تثبیت سلطه بلشویک‌ها بر کل امپراتوری سابق تزاری، و افزایش اعتراضات و اعتصابات، لنین اجرای آن را در 1921 متوقف کرد.**

**آیا ملی‌کردن صنایع و مدیریت شدیدا متمرکز دولت بر اقتصاد داخلی، انحصار دولت در تجارت خارجی، انضباط شدید کارگران بدون حق اعتصاب، تحمیل کار اجباری بر طبقات غیرکارگر، دریافت کل مازاد محصول از کشاورزان برای توزیع دوباره از مرکز، ممنوعیت کسب و کار خصوصی و اداره نظامی راه‌آهن از سرفصل‌های این برنامه اقتصادی بود. هدف اصلی این برنامه، یعنی کمک به ارتش سرخ برای شکست دادن ارتش سفید و تصرف باقی‌مانده سرزمین‌های امپراتوری تزاری و... اقدامات سوسیالیستی بود؟**

**حکومتی كه با انقلاب اكتبر 1917 روسيه و رهبری لنين تاسيس گرديد، نهايتا «شوروی» در سال 1991 ميلادی، توسط «ميخائيل گورپاچف» رسما منحل شد.**

**تجربه انقلاب اکتبر و فروپاشی شوروی پس از 74 سال قدرت، به ما می‌آموزد تا زمانی که کل دستگاه دولتی از میان برنداشته نشود و خود کارگران و محرومان و ستم‌دیدگان و انقلابیون جامعه، مستقیما مدیریت جامعه‌شان را در دست خویش نگیرند، هیچ یک از معضلات جامعه حل نخواهد شد. یعنی با سرنگونی یک دولت با انقلاب، هنگامی که به برپایی یک دولت جدید منتهی شود دستاوردهای انقلاب و انقلابیون را خواهد بلعید بنابراین، باید با نابودی کل دم و دستگاه حاکمیت، مدیریت کمونی شورایی و دموکراسی مستقیم برقرار گردد و سازمان‌ها و احزاب سیاسی نیز از طریق شورها و نهادهای دمکراتیک در امر مدیریت جامعه دخالت سهیم گردند و ایفای نقش نمایند، نه این که از بالای سر جامعه، دولت تک‌حزبی و یا ائتلافی خود را بر جامعه حاکم سازند! به‌نظرم این بزرگ‌ترین درسی‌ست که می‌توان از تجربه انقلاب اکتبر 1917 روسیه و یا انقلاب 1357 ایران و هر انقلاب تاکنونی گرفت!**

**مسلما جهان امروز، با درس‌گیری از نقاط منفی و مثبت انقلاب اکتبر صد سال پیش روسیه و انقلابات جهانی تاکنونی از جمله انقلاب 1357 مردم ایران، هم‌چنان نیاز عاجل به یک انقلاب جدیدی نظیر انقلاب‌های گذشته، با اتکا به تجارب مبارزه سیاسی - طبقاتی جهان امروز دارد!**

**سه‌شنبه دوم آبان 1396 - بیست و چهارم اکتبر 2017**

**\*لینک گفتگوی سیامک قبادی از تلویزیون دریچه با بهرام رحمانی، درباره درس‌های انقلاب اکتبر 19017 روسیه:**

[**https://youtu.be/gmN1k97EXT4**](https://youtu.be/gmN1k97EXT4)